

از اسطوره به تاریخ



دکتر هوشنگ طالع

از اسطوره به تاریخ

دکتر هوشنگ طالع

انتشارات سمرقند
امسارا

رده‌بندی کنگره: BL ۲۲۷۰

رده‌بندی دیویی: ۲۹۵

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۸۳۶۴۱۹

یادداشت: کتابنامه

موضوع: اساطیر ایرانی - تاریخ

موضوع: Mythology, Iranian- History

سرشناسه: طالع، هوشنگ، ۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآورنده: از اسطوره به تاریخ / هوشنگ طالع

مشخصات نشر: لنگرود - سمرقند، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ۳۶۲ صفحه

شابک: ۶-۹۴-۷۷۷۵-۹۶۴-۹۷۸



انتشارات سمرقند

دکتر هوشنگ طالع

از اسطوره به تاریخ

چاپ نخست - ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰

طرح روی جلد و صفحه‌آرایی: مریم‌السادات موسویان

شابک: ۶-۹۴-۷۷۷۵-۹۶۴-۹۷۸

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

samarghandpub@yahoo.com

فهرست نوشته‌ها

۵	بی شگفتار
۸	دیدگاهی نوین برای شناخت رویدادها
۱۰	دیباچه : از اسطوره به تاریخ
۱۶	ایران کهن سه هزاره‌ی نخست :
۲۱	حمل ، ثور ، جوزا یا ره ، گاو ، دویبکر سه هزاره‌ی دوم :
۲۷	سرطان ، اسد ، سنبله یا کرمک ، شیر ، خوشک سه هزاره‌ی سوم :
۳۰	میزان ، عقرب ، قوس یا ترازو ، کزدم ، نیم اسب سه هزاره‌ی چهارم :
۳۴	جدی ، دلو ، حوت یا وهیک ، اورنده‌ی آب ، ماهی
۵۱	فراگشت تاریخ تمدن و فرهنگ ایران زمین گفتار یکم : هزار هیکم (ایرا نویج)
۵۴	گفتار دوم : هزاره‌ی دوم (جم و یونگ هان)
۶۰	ایراگان یا ورگان
۶۲	گفتار سوم : هزاره‌های سوم و چهارم (کوچ)
۷۳	گنوسپنتا
۷۸	نوروز
۸۰	گفتار چهارم : هزاره‌ی پنجم (کیومرث)
۹۳	گفتار پنجم : هزاره‌ی ششم (هوشنگ)
۱۰۱	انقلاب صنعتی
۱۰۶	تیه‌مورث و پیدایش خط

۱۱۴	گفتار ششم هزاره هفتم (جمشید)
۱۲۵	انجمن (تاریخ شورا)
۱۲۸	دولت و حکومت
۱۳۲	فره ، فره ایزدکی ، فر کیانی
۱۳۶	پرواز ، عروج (فر انسان)
۱۳۸	گفتار هفتم : هزاره‌ی هشتم (اُزی دهاک)
۱۵۲	ازدها (مار)
۱۵۸	گفتار هشتم (فریدون) هزاره‌ی نهم
۱۸۰	دوره‌ی نخست نبردهای تورانیان با ایرانیان
۱۸۲	گفتار یکم : بخش کردن جهان از سوی فریدون
۱۹۲	گفتار دوم : روشن سازی جهانبینی انسانی ملت ایران
۲۰۱	گفتار سوم : پیدایش ناسیونالیسم ایرانی
۲۱۱	گفتار چهارم : نخستین قرارداد مرزی
۲۱۷	گفتار پنجم : داستان‌های پهلوانی
۲۲۱	گفتار ششم : زایش تراژدی
۲۲۶	گفتار هفتم : شکوفایی دانش پزشکی
۲۴۶	گفتار هشتم : تور و تورک ، توران و تورکان
۲۶۰	گفتار نهم : هزاره‌ی دهم (زرتشت)
۲۸۲	گفتار یکم سرچشمه‌ی عرفان
۲۹۳	گفتار دوم زایش فلسفه
۳۰۰	گفتار سوم شعر ایران
۳۰۹	گفتار چهارم زن بر سر شاهنشاهی
۳۱۱	گفتار پنجم افسانه رویی تنن
۳۲۱	ایجاد گسل در تاریخ ایران
۳۲۶	گفتار یکم : تداوم بخشیدن به آیین زرتشتی
۳۳۹	گفتار دوم : کاستن از عمر جهان
۳۴۵	پیوست : دبیره
۳۵۲	کتابنامه :

پیش‌گفتار

دیدنی‌نو، بر علم تاریخ

موری بر تنه‌ی درختی لانه داشت. آوندی از آن درخت، چونان جویباری از کنار آن لانه می‌گذشت و همواره بر مور، زمزمه می‌کرد.

روزی آن مور به پی‌جویی برخاست و با سنگینی خود، روی به پایین نهاد. همراه آوند برفت، تا به ریشه‌های درخت رسید. همراه آن ریشه‌ها، ژرفای زمین را کاوید و با دانش بسیار به لانه بازگشت. او می‌دانست که آوند، آن همه آب و خوراک را چگونه از دل خاک برمی‌گیرد.

مور دانشمند، روزی شاهین تیزبینی را از دانش خود باخبر ساخت. شاهین گفت: راست است، چنین می‌آورند؛ اما می‌دانی به کجا می‌برند؟ و میدانی اگر برای آن «بردن» نبود، هرگز نمی‌آوردند؟

دکتر محمدرضا عاملی تهرانی (اُزیر): ناسیونالیسم چون یک علم

بیش‌تر مردم، درس تاریخ را شرح رخ داده‌های گذشته می‌دانند. با این برداشت، تاریخ به صورت درسی زاید و حدیثی بر مردگان جلوه‌گر می‌شود. گاه نیز به طعنه می‌گویند: تاریخ مربوط به گذشته‌هاست، بهتر است از مسایل امروز سخن بگوییم. باید دانست که تاریخ، تنها شرح حوادث گذشته نیست؛ بلکه تاریخ، علمی است برای توجیه

هستی‌ها و رویدادهای امروز، در راستای شناخت سیمای مطلوب جهان فردا. با این نگرش، علم تاریخ به معنای نوین آن، علمی است که استعدادهای یک ملت را که واقعیت‌های جهان فردا خواهند بود، به ما می‌شناساند.

درست است که در بررسی‌های تاریخی، سروکارمان با گذشته است؛ اما این بدان منظور نیست که گذشته را تنها در قالب گذشته بشناسیم.

پی‌جویی درباره‌ی علل موجودیت‌های کنونی، گاه ما را به زمان‌های نزدیک و گاه، به زمان‌های بسیار دور می‌کشاند. برآیند همین بررسی‌هاست که استعدادهای یک ملت را برای حرکت به سوی آینده نشان می‌دهد و تاثیر سامان‌های گوناگون فکری را بر پیکره‌ی ملت‌ها، آشکار می‌کند.

سرانجام همین بررسی‌هاست که خمیرمایه‌هایی را که در آینده قابل به کارگیری خواهند بود، به ما می‌نمایاند. باید بدانیم که علم تاریخ و بررسی‌های تاریخی است که اراده‌ی ملت‌ها را در آینده‌ی آن‌ها، موثر می‌سازد؛ زیرا:

واقعیت‌های جهان فردا، در قالب استعدادهای جامعه‌ی امروز

وجود دارد

مردم می‌توانند با توجه به استعدادهای موجود، به پرورش جنبه‌ی ویژه‌ای از آن پرداخته و جامعه را به سوی گزینه‌ای که استعداد آن را دارد، به حرکت آورند.

البته این سخن، بدان معنا نیست که اجتماع می‌تواند هر تحولی را که دل‌خواه اوست، از قوه به فعل درآورد؛ بلکه جامعه، تنها توان پیاده کردن برنامه‌هایی را دارد که موجبات آن در نهاد جامعه، وجود داشته باشد.

در این برداشت از مساله، جامعه چنان شخصیتهایی است که می‌تواند، استعدادی را بر استعداد دیگری ترجیح داده و در این فرآیند، به آینده شکل ویژه‌ای ببخشد.

عامل گزینش نیز خود از پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی است؛ اما اثر آن، معطوف به آینده

است. به گفته‌ی دیگر: اثری که گذشته و حال، بر آینده می‌گذارند، موجب پدید آمدن نیرویی می‌گردد که کشش آن بر زمان حال، احساس می‌شود.

هنگامی که ساختمانی برپاست، می‌توان تاریخ ساخت آن را در قالب شرحی از حوادث گذشته، بررسی کرد. یعنی: می‌توان مشخص کرد که «پی» ساختمان در چه زمانی کنده شده، چه زمانی دیوارهای آن را ساخته‌اند و چه زمانی، درهای آن را نصب کرده‌اند و ... اما ساختمانی که هنوز ساخته نشده است، با کشش خود، برنامه‌ی کار را نشان می‌دهد. در اصطلاح می‌گویند: ساختمان به این شمار «آجر»، به این شمار «در» و ...، نیاز دارد. گذشته‌ها، تنها امروز را نساخته‌اند؛ بلکه فردا را نیز خواهند ساخت.

تاریخ به ما نشان می‌دهد که با چه استعدادی، امروز پدید آمده است و با استعدادهای موجود، چگونه فردایی پدید خواهد آمد.

سرانجام، تاریخ به ما می‌نماید که کدام یک از حرکت‌هایی که امروز وجود دارد، ناشی از کشش جهان فرداست.

خواسته‌های یک ملت، عبارت است از کشش‌هایی که جهان فردای آن ملت، بر مردم امروز تحمیل می‌کند، تحمیلی دل‌پذیر که امروز با هزاران وسیله، موجبات آن را فراهم می‌سازیم.

دیدگاهی نوین برای شناخت رویدادها

چون از فراز می نگریستم، دو هیولا بر کوه «گذشته» و «آینده» با هم به گفتگو بودند، گاه نرم و شیرین، گاه تند و تلخ. چون فرود آمدم، دیگر از آن دو هیولا، هیچ دیده نمی شد. دشت «امروز» پر از مردمان بود که هر یک بهر خود می کوشیدند. پیکر جداسازشان، چون پرده، رازشان می پوشید. و چون پرده را برداشتم، دو هیولای «گذشته» و «آینده» را دیدم که هر یک به هزارها پارچه، بخش شده و در میان آدمیان به همان گفتگو سرگرم بودند که از فراز دیده بودم.

دکتر محمدرضا عاملی تهرانی (اُزیر): ناسیونالیسم چون یک علم

چنین دریافتی از تاریخ، بابر داشت رایج از آن، به عنوان شرح حوادث گذشته تفاوت بسیار دارد. ظرفیت اجتماع «آن چه که اجتماع در قوه دارد» و آینده آن را به «فعل» در خواهد آورد، با آن چیزی که هم اکنون اجتماع «بالفعل» در اختیار دارد و در گذشته «ظرفیت اجتماع» را تشکیل می داده، دارای ارتباطی ناگسستنی است. کوتاه سخن این که:

حوادث گذشته با موجودیت های کنونی، دارای پیوند گسست ناپذیری اند. در حالی که در تاریخ نویسی ساده، تنها به توضیح حوادث اکتفا می گردد و از توضیح رشته هایی که حوادث را به هم پیوند داده است، غفلت می شود.

درک ملت‌گرایانه از تاریخ، عبارت است از شناخت حوادث و رویدادهای گذشته، با توجه به رشته‌های پیوند آنان با یکدیگر. این رشته‌ها، بر بعد زمان جای گرفته و هم‌چنان که از گذشته به حال کشیده شده است، از حال نیز در گذشته و به آینده می‌پیوندد. بر پایه‌ی این آگاهی، می‌توان بستر حوادث آینده و یا به گفته‌ی دیگر، ظرفیت‌های «امروز» را شناخت.

شناخت گذشته، امروز و آینده، چونان دانه‌های تسبیح است. در بررسی‌های تاریخی به روش سنتی، تنها به شرح ساده‌ای از هر یک از دانه‌های تسبیح پرداخته می‌شود و از رشته‌ای که آنان را به هم می‌پیوندد و بخش بزرگی از آن، زیر دانه‌ها پنهان است، غافل می‌مانند. در حالی که برای شناخت مسیر دانه‌ها، آگاهی به شکل رشته‌ی پیوند دهنده‌ی آن‌ها، از دانستن شکل یک‌ایک دانه‌ها، ضروری‌تر است.

از اسطوره، به تاریخ

برخلاف بسیار چیزهایی که در تعریف «اسطوره» گفته‌اند و نوشته‌اند، باید گفت که ره به جایی نبرده‌اند.

گاه این گفتارها و نوشتارها، به چندین و چند رویه کشیده می‌شود و گاه، دفتر و کتابی و یا حتی چند دفتر و کتاب را در برمی‌گیرد؛ اما از آن جا که در تعریف ساده‌ی آن عاجز مانده‌اند، نتوانسته‌اند به نتیجه‌ای قابل پذیرش همگان برسند.

هیچ کدام از این گویندگان و نویسندگان، نتوانسته‌اند بر سر یک مسالهی مشخص، با عنوان مشخص و با درون مایه‌ی مشخص، تعریفی را پیشنهاد کنند که همگان آن را بپذیرند و ... در حالی که اسطوره، در یک تعریف ساده و افزون بر آن، جامع و مانع، عبارت است از تاریخی که زمان رخداد یا رخ دادهای آن، مشخص نمی‌باشد. یعنی دارای هنگام‌شناسی نیست. اگر هم برای آن، هنگامی گفته می‌شود، بر پایه‌ی گمان و پندار است، نه بر پایه‌ی مه و سال و ...

حال هرگاه بتوان بر پایه‌ی گاه‌شماری، هنگام رخ دادهای یک اسطوره را به دست آورد، در آن صورت، اسطوره بدل به تاریخ می‌گردد و این کاری است که نویسنده درباره‌ی تاریخی که تا دیروز از آن به نام «عصر اساطیر» نام می‌بردند، انجام داده است.

بدین سان، با آگاهی بر هنگام‌شناسی تاریخ ایران کهن یعنی از زمان استقرار ایرانی‌ها در

ایران ویج تا فروپاشی نخستین دین - دولت باورمند به آیین زرتشت، دیگر از این دوران، نباید به عنوان عصر اساطیر نام برد؛ بلکه باید از این دوره به عنوان «دوران کهن» و از تاریخ آن، به نام «تاریخ ایران کهن» یاد کرد.

ره‌گشای این کار، محاسبات استاد ذبیح بهروز بر پایه‌ی رصد زرتشت و از این راه، محاسبه‌ی سال زایش اشو زرتشت بود که بر آغاز هزاره‌ی دهم از گاه شمار دوازده هزار سالی ایرانیان قرار دارد.

چنان که در بخش مربوط، به گستردگی درباره‌ی آن سخن گفته خواهد شد، استاد بهروز کار را در همین حد انجام داد و نتیجه‌گیری را واگذار کرد که نویسنده با بهره‌گیری از کار بزرگ استاد، آن را به پایان برد.

درازای این دوران (ایران کهن)، بیش از ۹۳۰۰ سال است. این دوران، در برگیرنده‌ی استقرار ایرانی‌ها در ایران ویج، دوران ورنشینی، کوچ‌های سه‌گانه و نیز فرمان‌روایی زنجیره‌ی پادشاهی و شاهنشاهی پیش‌دادیان، فریدونیان، کیانیان و لهراسبیان است.

بر پایه‌ی داده‌های تاریخی، سلسله‌ی کیانیان با پایان کار کی‌خسرو، پایان می‌گیرد و سلسله‌ی تازه‌ای که باید آن را لهراسبیان نامید آغاز می‌شود:

اساطیر کهن با کی‌خسرو و رفتن او به آسمان، به سر می‌رسیده
اساطیر کهن با کی‌خسرو و رفتن او به آسمان، به سر می‌رسیده
است و درست به همین دلیل که او فرجامین شاه بوده است، بنا به
اساطیر در پایان جهان باز خواهد گشت و جاودانه به سلطنت جهان
خواهد رسید.

اما بعدها، در دوران ساسانیان:

کوشش شد تا لهراسبیان را به کیانیان بچسبانند و بدین‌سان،
گشتاسب، شاه پایان جهان شد که سلطنت را از کی‌خسرو تحویل
خواهد گرفت. ولی افسانه‌هایی که در میان مردم وجود داشته است

و در شاه‌نامه نیز منعکس است، نشان می‌دهد که مردم برعکس
روحانیان زرتشتی، از گشت‌اسب راضی نبوده‌اند و همچنان
اسطوره‌ی سلطنت جاودانه‌ی کی‌خسرو را که پر از عدل و داد بوده
است، پذیرفته و حفظ کرده‌اند.

به نوشته‌ی کتاب‌های دینی زرتشتیان، کی‌خسرو پیش از زرتشت به آیین مزدی‌سنا آگاه
است. کی‌خسرو ناپدید می‌شود؛ اما نمی‌میرد. خویش‌کاری ویژه‌ی او آن است که گرشاسب
پهلوان را در زمان ظهور سوشیانس بیدار کرده و در برگزیدن آیین زرتشتی، او را راهنما باشد
و از او بخواهد که ضحاک را که در هزاره‌ی اوشیدرماه، بند خود را خواهد گسست، بکشد.
کی‌خسرو، در هزاره‌ی سوشیانس، سوار بر ایزد وای (ویو) به پیش‌باز سوشیانس می‌آید و
کارهای نیک خود را به او باز می‌گوید. سوشیانس از کی‌خسرو می‌خواهد که دین بهی را
بپذیرد. بدین‌سان پس از پذیرش دین بهی، کی‌خسرو فرمان روا می‌شود و سوشیانس،
موبدان موبد دوران می‌گردد.

با این جایگاه کی‌خسرو در آیین زرتشت، باید پذیرفت که به عمد لهراسب را که از خاندان
دیگری است به خاندان کیانیان پیوند زده‌اند تا گشت‌اسب به عنوان اولین فرمان‌روای ایرانی
که دین می‌آورد، در این سلسله قرار گیرد. در حالی که با پایان کار کی‌خسرو، کار سلسله‌ی
کیانیان نیز به پایان رسید.

برپایه‌ی شاه‌نامه، لهراسبیان با کیانیان، شباهتی ندارند. زشت‌ترین سنتی که در میان آنان
به چشم می‌خورد، طلب کردن تاج و تخت پدر از سوی فرزند می‌باشد. این امر، در درازای
تاریخ ایران زمین تا آن زمان سابقه نداشته است. گشت‌اسب و پسرش اسفندیار، هر دو در
زندگی و تندرستی پدر، تاج و تختش را طلب می‌کنند. گشت‌اسب با کارهای ناروایی که
انجام می‌دهد، سرانجام پدر را مجبور به واگذاشتن تاج و تخت می‌کند.
اسفندیار فرزند وی نیز به شیوه‌ی پدر، از گشت‌اسب طلب تخت و تاج می‌کند؛ اما وی در راه

دستیابی به تخت و تاج، بر اثر توطئه‌ی پدرجان می‌یازد و...
ترکیب سلسله‌های فرمان‌روا در ایران کهن (برپایه‌ی شاهنامه)، به شرح زیر است.

پیش‌دادیان	فریدونیان	کیانیان	لهراسبیان
کیومرث	فریدون	کی‌قباد	لهراسب
هوشنگ	ایرج	کی‌کاووس	گشتاسب
تهمورث	منوچهر	کی‌خسرو	بهمن
جم‌جم یا جم‌شید	نوذر		همای
	زوتهماسب		داراب
ضحاک	گرشاسب		دارا

در آغاز تاریخ تمدن و فرهنگ ایران، «انسان» آغازگر هزاره و یا انسان برتر هزاره، نماد هزاره است و هزاره نام او را بر خود دارد.

بدین‌سان، همه‌ی کارهایی که در زمینه‌ی پیش‌رفت تمدن و فرهنگ در آن هزاره انجام گرفته است، به نام اوست. هزاره‌های کیومرث (اسد یا شیر)، هوشنگ (سنبله یا خوشک)، جم‌جم یا جم‌شید (میزان یا ترازو) و ضحاک (عقرب یا کژدم)، از این دست‌اند.

البته از راه اسناد و مدارکی که در شاهنامه بازتاب داده شده‌اند، می‌دانیم که در هزاره‌ی هوشنگ، شخصیت برتر دیگری نیز مانند تهمورث، حضور داشته است.

در هزاره‌ی فریدون، تاریخ شکل دقیق‌تر می‌گیرد. در این هزاره، در کنار فریدون، ایر(ج)، منوچهر، نوذر، زوتهماسب (زوتهماسب)، گرشاسب (گرشاسب)، کی‌قباد، کی‌کاووس، کی‌خسرو، لهراسب و گشتاسب نیز حضور دارند.

بدین سان، تاریخ کهن ایران که تا این مرحله، بیش تر موضوعی است، «شخصیتی - موضوعی» می شود. یعنی همه ی آن چه که در عرض هزار سال در این سرزمین انجام شده، از پیش رفت در زمینه ی تمدن و فرهنگ گرفته تا نبردها و ...، تنها زیر نام فرد شاخص یا نماد هزاره ثبت و ربط نشده است؛ بلکه دقیق تر شده و با نزدیک تر شدن به زمان زرتشت، کارها بر پایه ی «شخصیت - موضوع» گزارش گردیده است.

بدین سان، با توجه به زایش زرتشت که در پایان این هزاره و آغاز هزاره ی دهم است، می توان کمابیش زمان زندگی شخصیت های هزاره ی نهم (هزاره ی فریدون) را تعیین کرد. از آن جا که کوشش بایسته و شایسته، در زمینه ی تعیین «زمان» تاریخ کهن به عمل نیامده است، برای آسانی کار، این بخش از تاریخ که از نظر درازای مدت، بیش ترین بخش تاریخ سرزمین مان را در بر می گیرد، تحت عنوان «عصر اساطیر» رده بندی کرده اند. در حالی که این بخش از تاریخ ایران، از مهم ترین و شاید بتوان گفت، از پربارترین دوران های تاریخی ملت ایران است.

برپایه ی اسناد و مأخذی که امروزه در دست ما می باشند، تاریخ کهن ایران، بیش از ۹۳۰۰ سال، یعنی از استقرار ایرانی ها در ایران ویج (هزاره ی ایران ویج) تا ظهور زرتشت و «پیوند دین و دولت» و سرانجام، فروپاشی نخستین دین - دولت زرتشتی را در بر می گیرد. باید با سپاس بسیار گفته شود که راه گشای این کار، شادروان استاد ذبیح بهروز بود. او با دانش ژرف و گسترده ای که در رشته های گوناگون علم و به ویژه اخترشناسی داشت، با توجه به رصد زرتشت و مرتب کردن کبیسه ها از سوی وی، تاریخ این رصد و در نتیجه، تاریخ زایش، برگزیده شدن به پیامبری و مرگ اشوزرتشت را تعیین کرد.

استاد احمد بیرشک بر این باور است که این «رصد» از سوی اخترشناسان پایگاه اخترشناسی «بلخ» انجام شده است که در اصل مساله تغییری نمی دهد.

ایرانیان کهن بر این باور بودند که عمر زمین ، دوازده هزار سال است . از آن جا که زایش زرتشت در آغاز هزاره‌ی دهم قرار دارد ، استاد ذبیح بهروز با توجه به این امر ، اولین روز آغاز و پایان کار جهان را بر پایه‌ی هزاره‌های دوازده‌گانه محاسبه کرد . محاسبات استاد ذبیح بهروز ، راه را بر زمان‌گذاری بر تاریخ کهن ایران گشود ؛ اما به تنهایی برای انجام این مهم ، کافی نیست .

بررسی و پژوهش بر روی آب و هوای فلات ایران در دوران کهن و باستان و نیز کندوکاو دوره‌های گوناگون تمدن بشر ، مانند دوره‌ی مس ، مفرغ و ... ، تطبیق اسناد و مدارک به جای مانده ، با دوره‌های دوازده هزار سالی و نیز دوره‌های گوناگون تمدن بشری و ... ، می‌تواند ما را برای زمان‌گذاری بر تاریخ کهن ایران یاری دهد .

اما درباره‌ی نام کتاب «تاریخ ایران کهن» : در درازای تاریخ این سرزمین ، یعنی از چند هزار سال پیش تا کمابیش دو سده‌ی اخیر ، قلمرو فرمان‌روایی «دولت ایران» پهنه‌ی «فلات ایران» بود .

فلات یا پشته (نجد) ایران ، یک واحد شناخته شده‌ی جغرافیایی در سطح جهانی است . مرزهای فلات ایران ، در شمال عبارتند از دامنه‌های شمالی کوه‌های قفقاز و رودخانه‌ی سیردریا (سیحون) و از خاوران ، فلات پامیر و رود سند . از جنوب ، اقیانوس هند و خلیج فارس و از باختر ، رودخانه‌ی فرات .

چنان که گفته شد ، این سرزمین پهناور با بیش از چهار میلیون کیلومتر مربع وسعت ، در درازای چندین هزار سال ، قلمرو دولت ایران بود . البته در زمان‌های بسیار ، این قلمرو از پهنه‌ی فلات ایران فراتر رفته است و در زمان‌هایی نیز چندین حکومت ایرانی (در آرامش و یا جنگ و ستیز) در کنار هم در این پهنه فرمان‌روایی داشته‌اند .

ایران کهن

تاریخ پر فراز و نشیب و بسیار دراز ایران را می‌توان ، سه بخش کرد که عبارتند از :
ایران کهن ، ایران باستان و ایران نو .

ایران کهن که درباره‌ی آن ، پژوهش‌های تاریخی ، تمدنی و فرهنگی اندکی به عمل آمده است ، درازترین بخش تاریخ تمدن و فرهنگ این سرزمین را ، دربر می‌گیرد .

تاریخ ایران کهن از استقرار ایرانی‌ها در ایران‌ویج ، یعنی از سال ۱۰۷۶۲ پیش از میلاد مسیح (۸۹۹۴ پیش از میلاد زرتشت / ۱۱۳۸۳ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه) تا پایان کار دین‌دولت باورمند به آیین زرتشت در خاور ایران در سال ۱۴۳۸ پیش از میلاد مسیح (۳۳۰ میلاد زرتشت / ۲۰۵۹ پیش از هجرت پیامبر از مکه به مدینه) را شامل می‌گردد .

ایران باستان ، فاصله فروپاشی نخستین دین‌دولت باورمند به آیین زرتشت در سال ۱۴۳۸ پیش از میلاد (۳۳۰ میلاد زرتشت / ۲۰۵۹ پیش از هجرت) تا فروپاشی دومین دین‌دولت باورمند به همان آیین ، در اثر یورش عربان در سال ۳۰ خورشیدی (۶۵۱ م / ۶۴۱ م) می‌پاید و پس از آن ، دوره‌ای در تاریخ ایران آغاز می‌گردد که می‌توان از آن ، به عنوان ایران نو (یا به

گفته‌ی پاره‌ای تاریخ‌نویسان، دوران اسلامی) نام برد. در برابر عنوان کهن و باستان، عنوان ایران نو، نام‌گذاری درستی است؛ زیرا اشاره به «دین حاکم» در یک دوره، تاریخ دراز ما را با بخش‌بندی‌های نادرستی مانند، دوران مزدایی، دوران زرتشتی، دوران تساهل و تسامح دینی، دوران مهرآیینی و دوباره، دوران زرتشتی و ...، روبرو می‌سازد.

هنگام‌شناسی و آب‌هوای کهن ایران گفتار یکم - هنگام‌شناسی تاریخ ایران کهن یکم - دوره‌ها یا هزاره‌های دوازده‌گانه

در دوران کهن، آغاز و پایان جهان را دوازده هزار سال می‌پنداشتند که چهار دوره‌ی سه هزار ساله را دربر می‌گرفت. در بن‌دهش، در سالمر تازیگان به دوازده هزار سال آمده است:^۱

... که سه هزار سال هستی مینوی بود که آفرینش بی‌اندیشه و بی‌جنبش و نابسودنی بود [که] هزاره‌ی خدایی بره، گاو و دو پیکر بود.

سه هزار سال کیومرث را با گاو هستی بی‌بتیازه بود [که] هزاره‌ی خدایی خرچنگ و شیر و خوشه بود که [روی هم] شش هزار سال بود.

چون هزاره‌ی خدایی به ترازو آمد، اهریمن در تاخت. کیومرث در [دوران] تازش، سی سال زیست. پس [از] چهل سال، مشی و مشیان به فراز رُستند و پنجاه سال آن بود که ایشان را زناشویی نبود. نود و سه سال و شش ماه با هم زن و شوی بودند تا آن که هوشنگ به برنایی آمد.

هوشنگ چهل سال، ته‌مورث سی سال، جم - تافره از او بشد - شش‌صد و شانزده سال و شش ماه.^۲ پس از آن یک‌صد سال در گریز بود [که] هفت‌صد و شانزده سال و شش ماه بود. پس، هزاره‌ی خدایی به کُردم آمد. ضحاک یک هزار سال شاهی کرد.

پس هزاره‌ی خدایی به نیم‌صد آمد. فریدون پانصد سال شاهی کرد. در همین پانصد سال فریدون، ایرج دوازده سال [شاهی کرد، پس]، منوچهر یک‌صد و بیست سال [شاهی کرد]. در این شاهی منوچهر، هنگامی که به بت‌شخوارگر بود، افراسیاب دوازده سال [شاهی کرد]. زاب پسر تهماسب سه سال، کی قباد پانزده سال شاهی [کردند]. سام در آن [زمانه‌ی] زاب و قباد و منوچهر بود. کی کاوس تا رفتن به آسمان هفتاد و پنج سال و پس از آن، هفتاد و پنج سال و روی هم یک صد و پنجاه سال، کی خسرو شصت سال، کی لهراسب یک‌صد و بیست سال، کی گشتاسب تا آمدن دین سی سال [شاهی کردند]؛ شمار یک‌هزار سال است.

پس هزاره‌ی خدایی به بز آمد. زردشت اسپهتمان به پیامبری از دادار هرمزد به گشتاسب شاه آمد. گشتاسب شاه، پس [از] پذیرفتن دین، نود سال، بهمن پسر اسفندیار، یک‌صد و دوازده سال، همای بهمن - دخت، سی سال، دارای چهار - آزادان که بهمن است، دوازده سال، دارای دارایان چهارده سال، اسکندر رومی چهارده سال، اشکانیان [که] به شاهی پرهیزگاران نام دارند، دویست و اندی سال؛ اردشیر بابکان و ساسانیان [به] آمار، چهارصد و شصت سال [شاهی کردند]، تا تازیان هنوزنگ به سال چهارصد و چهل و هفت پارسی، جای [ایشان] گرفتند. اکنون پنج [صد] و بیست و هفت پارسی است.

هزاره‌های دوازده‌گانه (یا چهار هزاره‌ی سه هزار ساله)، از هزاره‌های اول تا دوازدهم، نام برج‌های دوازده‌گانه را دارند. نام هزاره‌ی اول، حمل (بره) است و نام هزاره‌ی دوازدهم، حوت (ماهی). این هزاره‌ها، از هزاره‌ی پنجم که اسد (شیر) است، لقب‌های زیر را دارند: کیومرث، هوشنگ، جم، ضحاک، فریدون، زرتشت، اخشیتاره و اخشیتاره ماه.^۳

شماره‌ی هزاره	نام هزاره	لقب هزاره
۱	حمل (بره)	-
۲	ثور (گاو)	-
۳	جوزا (دو پیکر)	-
۴	سرطان (کرز مک)	-
۵	اسد (شیر)	کیومرث
۶	سنبله (خوشک)	هوشنگ
۷	میزان (ترازو)	جم
۸	عقرب (کژدم)	ضحاک
۹	قوس (نیم اسب)	فریدون
۱۰	جدی (وهیک)	زردشت
۱۱	دلو (آورنده‌ی آب)	اخشیت اره
۱۲	حوت (ماهی)	اخشیت اره‌ماه

با آگاهی‌هایی که امروزه به دست آورده‌ایم، لقب هزاره‌ی نخست تا هزاره چهارم، به ترتیب عبارتند از:

ایران ویج، جم‌وی ونگهان، کوچ (مهاجرت) و کوچ مهاجرت).

سه هزاره‌ی نخست

حمل، ثور، جوزا یا بره، گاو، دویکر

سه هزاره‌ی نخست، مینوی است (ماده وجود ندارد) و دوران‌های بعد، مینوی و مادی‌اند. در دوران مینوی، مکان و زمان وجود ندارد و گیتی فارغ از ماده و حرکت است. دو «هستی» وجود دارد که عبارت‌اند از جهان اهورامزدا که سرشار از روشنایی، زندگی، زیبایی، دانش، بوی خوش و... است و جهان اهریمن که آکنده از تاریکی، زشتی، بیماری، درد، بدبویی و... است:^۴

... در آغاز، آن دو مینوی هم‌زاد و در اندیشه و گفتار، [یکی] نیک و [دیگری] بد، با یکدیگر سخن گفتند...

... در آغاز آفرینش، سپند [مینو] آن دیگری [مینوی] ناپاک را چنین گفت: نه منش، نه آموزش، نه خرد، نه باور، نه گفتار، نه کردار، نه دین و روان ما دو [مینو]، با هم سازگاراند...^۵
آن‌گاه که آن دو مینو به هم رسیدند، نخست زندگی و نازندگی را [بنیاد] نهادند...^۶

در سه هزاره‌ی نخست [حمل، ثور، جوزا]، اهورامزدا، امشاسپندان را که جلوه‌هایی از ذات او هستند، می‌آفریند. در برابر جلوه‌های اهورامزدا، موجودات اهریمنی یا دیوها قرار دارند. اما گفته‌ی مشخصی از آفرینش آن‌ها نیست. امشاسپند، به معنای ورجاوند یا جاودانه است. شمار امشاسپندان، شش تاست که عبارتند از:

الف - بهمن

در اوستایی «وَهُومَن» یا «وَهُومَنَنگَه» و در پهلوی «وَهْمَن»، به معنی منش خوب یا نهاد نیک است. در گات‌ها، بهمن از فروزهای اهورامزداست و در اوستای موجود [اوستای نو]، یکی از امشاسپندان است که نماد اندیشه‌ی نیک و خرد و دانایی آفریدگار است. از میان بزرگ دیوان، «اَکَمَن یا اَکَ مَنگَه»، هم آورد اوست. خویش‌کاری بهمن در جهان مادی (استومند)، پرورش و نگاهبانی همه‌ی جانوران سودمند است. جامه‌ی سپید و گل یاسمن سفید، ویژه‌ی این امشاسپند می‌باشد.

ب - اردی بهشت

در اوستای نو، (اَشَه وَهیشَت)، به معنای بهترین اشه یا ارته (راستی) یکی از مهم‌ترین امشاسپندان (مهین ایزدان) است که پس از «بهمن» در جایگاه دوم امشاسپندان قرار دارد. در گات‌ها، اردی بهشت از فروزهای اهورامزدا است. در یشت‌ها، اردی بهشت، زیباترین امشاسپند است. در برابر اردی بهشت، بزرگ‌دیو «ایندر» که برپایه‌ی نوشته‌ی بن‌دهش، دیو فریب‌کار و گمراه‌کننده است، قرار دارد. سومین یشت اوستای نو، ویژه‌ی ستایش و نیایش این امشاسپند است.

پ - شهر یور

در اوستایی «خَشترَ وَیریه»، در پهلوی «شهرور» که معنای آن شهر یاری آرمانی است. پاره‌ای از پژوهندگان آن را «توانایی مینوی آرمانی» یا «آرمان شهر» دانسته‌اند. در گات‌ها، شهر یور از فروزهای مزدا اهوراست. در اوستای نو، نام یکی از امشاسپندان است.

شهریور به گروه سه‌گانه‌ی امشاسپندان نرینه (بهمن ، اردی‌بهشت و شهریور) تعلق دارد. بزرگ دیو « سورو » ، همستار اوست .

شهریور در جهان مینوی ، نماد شهریاری و فر و فرمان‌روایی اهورامزدا است و در جهان استومند ، نگاهبان فلزها و پاسبانِ فر و پیروزی شهریاران دادگر ، یاور بی‌نویان و نیازمندان است . شهریور ، مینویِ مهربانی و جوان‌مردی است .

ت - سپندارمذ یا اسفند

در اوستا « سپنت آرمیتی » ، در پهلوی « سپندارمت » یا « سپندارمذ » که از دو جز ، سپنت = ورجاوند و آرمیتی = اندیشه ، فداکاری ، بردباری ، سازگاری و فروتنی ، ترکیب یافته است. در پهلوی آن را « خرد کامل » می‌دانند.

در گات‌ها ، آرمیتی از فروزه‌های مزداهوراست ؛ اما در اوستای نو ، از امشاسپندان است. سپندارمذ ، همراه با خرداد و امرداد ، سه امشاسپند مادینه‌اند. از مهم‌ترین هم‌آوردهای او ، بزرگ دیو « ترومیتی » (ناگ هیتیّه) ، دیو خیره‌سری و ناخشنودی است.

ث - خرداد

در اوستایی « هَوروات » ، در پهلوی « خُردات یا هُرداد » به معنای رسایی و کمال است. در گات‌ها ، خرداد یکی از فروزه‌های مزداهوراست و در اوستای موجود ، یکی از امشاسپندان و نماد رسایی است. نام این امشاسپندبانو ، همراه با نام امشاسپند بانوی امرداد ، همراه است . خویش‌کاری « خرداد » در جهان استومند ، نگاهبانی آب‌هاست . یشت چهارم از یشت‌های بیست و یک گانه‌ی اوستای نو ، ویژه‌ی نیایش اوست . بزرگ دیو « تَوروی » (در پهلوی تاریخ

یا تَریز)، هم آورد اوست. نام این امشاسپندانو، با نام امشاسپند بانوی امرداد، همراه است.

ج - امرداد

در اوستایی «امره‌تات»، در پهلوی «اُمرداد یا اُمردات»، به معنای جاودانگی و نامیرایی است.

در گات‌ها، از فروزه‌های اهورامزداست و در اوستای نو، از امشاسپندان. نام «امرداد» همیشه با نام «خرداد»، همراه است.

بانوامشاسپند امرداد، در جهان مینوی، نماد پایداری و ورجاوندی اهورامزداست و در جهان استومند (مادی)، خویش‌کاری «امرداد» نگاهبانی از گیاهان و خوردنی‌هاست. از بزرگ دیوان هم‌آورد او، می‌توان از زیریچ یا دیو گرسنگی نام برد.

از یاد نبریم که گاه با قرار دادن اورمزد بر سر فهرست امشاسپندان، تعداد آن را به هفت می‌رسانند و گاه به جای اورمزد، این جایگاه، به ایزد سروش اختصاص داده می‌شود.

به دنبال آفرینش امشاسپندان، اهورامزدا، ایزدان را می‌آفریند. پاره‌ای از ایزدان، ریشه در تاریخ کهن و پیش از دوران کهن دارند. اینان ایزدانی‌اند که پیش از زرتشت نیز جنبه‌ی تقدس داشتند. از این گروه، می‌توان از آناهیتا، مهر، وای، تشتیر، بهرام و ریشوین نام برد. پاره‌ای مانند ایزدهوم و ایزدآتش با آیین‌های مذهبی مربوط‌اند و برخی مانند «راستی»، مفاهیم انتزاعی‌اند و پاره‌ای مانند ایزدآسمان و ...، پدیده‌های غیرمادی‌اند. ایزدان عبارتند از:

مهر یا میترا، اردویسواناهیتا، تشتیر، ریشوین، بهرام (ورهرام،
وَرثرغنه)، وای (وکو)، رشن (رشنو)، سروش (سرنوشه)، اشی
یا ارد (اَهریشونگ)، دین (دنتا)، چیستا، آذر (آتر)، هوم (هئومه)،
گوشورون، (گنوشورون یا روان آفرینش)، دَرواسب (دَرواسپا)،
زروان، نریوسنگ، اریامن، بغ، اشتاد یا ارشتاد، ماراسپند یا

مَنْوَسِنْت، انگران، دهمان آفرین، باد، آسمان، ماه، خورشید،
اوش بام، زامیاد.

در متن‌های پهلوی، در برابر هر ایزد، دیوی به عنوان هم‌آورد یا همیستار قرار دارد.
برپایه‌ی محاسبات استاد ذبیح بهروز^۷:

اولین روز هزاره‌ی اول، روز آدینه اول فروردین ماه سال موش
۹۰۳۶ سال خورشیدی و ۷۰ روز پیش از رصد [زرتشت] است.

بدین‌سان، هزاره‌ی نخست در سال ۱۰۷۶۲ پیش از میلاد و یا ۱۲۷۸۳ سال پیش از امروز
(۲۰۱۱ میلادی / ۱۳۹۰ خورشیدی)، قرار داشته است.

در دنیای نیکی، اهورامزدا از همه چیز آگاه است. او به دلیل دانایی، از وجود اهریمن و دنیای
تاریکی و بدی آگاه است. در حالی که اهریمن در جهان تاریک خود، به دلیل نادانی از وجود
جهان اهورایی آگاه نیست.

تنها هنگامی که نوری از دنیای روشنایی به درون جهان تاریکی تابیده شود، اهریمن از وجود
دنیای روشنایی می‌تواند آگاه شود.

اهورامزدا، توانایی آن را دارد که اهریمن را در مرزهای نور متوقف کند؛ اما این کار را آگاهانه
نمی‌کند. زیرا در آن صورت، اهریمن جاودانه می‌شود. اهورامزدا، خواستار آن است که
ریشه‌ی بدی برای همیشه کنده شود.

این کار هنگامی امکان‌پذیر است که اهریمن به جنبش درآید. بدین‌سان، رفته‌رفته نیرویش
کاهش یافته و سرانجام در اثر برخورد با نیروهای مزدایی، نابود شود.

اهورامزدا، برای این که اهریمن را از مغاک تاریک خود بیرون کشیده و به جنگ وا دارد،
پرتوی از نور به درون جهان تاریکی می‌پاشد.

اهریمن با دیدن نور، از وجود جهان مزدایی آگاه شده و یورش می‌آورد.

اهورامزدا، می‌داند که اگر نبرد کران‌مند نباشد، اهریمن سرانجام همه چیز را به نابودی

می‌کشد. از این رو، پیش‌نهاد می‌کند که نبرد فرجامین، نه هزار سال پس از یورش نخستین انجام شود. اهریمن که نادان است، این پیش‌نهاد را می‌پذیرد.

آماج اهورامزدا این است که در درازای زمان، رفته‌رفته از نیروی اهریمن کاسته شده و سرانجام به بند کشانده شود.

با این پیمان‌سپاری، اهورامزدا نیایش «اَهونورُ یا یته‌اهوویترِیو» یا دعای راستی را به زبان می‌آورد. بر اثر این نیایش، اهریمن بی‌هوش شده و به ژرفنای دوزخ فرو می‌افتد. اهریمن سراسر سه هزاره‌ی دوم، بی‌هوش است.